

تصلیب و مرگ عیسی از نگاه مفسران اسلامی

محسن گلپایگانی*

عارفه گودرزوند**

چکیده

تصلیب، مرگ و قیام حضرت عیسی (ع) از رویدادهای بنیادی و جنجالی تاریخ مسیحیت، و در عین حال یکی از نقاط اختلافی میان مسلمانان و مسیحیان است. اگر برای مسئله تصلیب و مرگ عیسی (ع)، دو بعد الاهیاتی و تاریخی قائل شویم، باید گفت تفاوت الاهیاتی آموزه مسیح در دو دین، ناظر به تفاوت روایت تاریخی آن است. رویداد تصلیب و مرگ مسیح در کل نظام دینی مسیحیت جایگاه محوری دارد و اساس بسیاری از آموزه‌های بنیادین شده است. مطابق اناجیل، مسیح به دست سربازان رومی دست‌گیر، محاکمه و به صلیب کشیده شد و پس از آن دفن گردید، اما پس از سه روز از میان مردگان برخاست و به آسمان صعود کرد. روایت تصلیب عیسی و مرگ او در اسلام بسیار متفاوت با روایت مسیحی آن است. دیدگاه برخی مفسران درباره به صلیب رفتن عیسی، به نوعی هم‌تراز و همسان با روایت مسیحیان از ماجرای تصلیب عیسی است. با بررسی تفاسیر و ادله متفاوت می‌توان گفت مفسران اسلامی به نظری کاملاً قطعی درباره به صلیب رفتن عیسی یا وفات او نرسیده‌اند و ادله هر کدام نقاطی مبهم و مناقشه‌پذیر دارد و شاید بتوان ادعای مفسران همدل با روایت مسیحی از به صلیب رفتن عیسی را خالی از وجه ندانست و به آن نزدیک شد.

کلیدواژه‌ها: صلیب، مرگ عیسی، قرآن، احادیث، تفسیر.

* دانشجوی دکتری مطالعات تطبیقی ادیان، گرایش الاهیات مسیحی، دانشگاه ادیان و مذاهب (نویسنده مسئول)

mog1626@yahoo.com

** دانشجوی دکتری مطالعات تطبیقی ادیان، گرایش الاهیات مسیحی، دانشگاه ادیان و مذاهب

arefeh.gouzarvand@gmail.com

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۷/۱۷؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۲/۱۶]

مقدمه

دو آیه از قرآن مجید به سرنوشت حضرت عیسی (ع) پرداخته که یکی از این دو آیه شریفه به «توفی» حضرت عیسی (ع) و دیگری به «تصلیب» وی اشاره دارد:

۱. در آیه شریفه: «اذْ قَالَ يَا عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَ رَافِعُكَ إِلَىٰ وَ مُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا...» و به یادآور هنگامی را که خدا به عیسی گفت: ای عیسی من تو را برمی‌گیرم و به سوی خود بالا می‌برم و از کسانی که کافرند تو را پاک می‌گردانم...» (الاعمران: ۵۵).

۲. در آیه شریفه دیگری می‌فرماید: «وَ قَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا قَتَلُوهُ وَ مَا صَلَّبُوهُ وَ لَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ... بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ...»؛ و سخن آنها که گفتند ما عیسی بن مریم، رسول خدا را کشتیم، در حالی که آنان نه او را کشتند و نه به دار زدند، بلکه امر بر ایشان مشتبه شد و به یقین او را نکشتند، بلکه خدا او را به سوی خویش بالا برد...» (نساء: ۱۵۷ و ۱۵۸).

بایسته است پیش از ورود به بررسی دیدگاه‌های مختلف مفسران، به معناشناسی برخی از واژگان اساسی در آیات فوق پردازیم. در این میان، واژگان «توفی»، «رفع» و «تصلیب» نقشی کلیدی در فهم آیات یادشده ایفا می‌کنند.

معناشناسی واژه «توفی» در آیه اوّل

«توفی» در لغت، به معنای أخذ و دریافت به نحو تمام و کمال آمده است (قرشی، ۱۳۶۱: ۲۳۱/۷). «توفیتُ الشیء» یعنی آن چیز را به طور کامل دریافت و قبض کردم. به مرگ نیز از آن رو وفات گفته می‌شود که روح به هنگام مردن، به شکلی کامل، گرفته می‌شود (طبرسی، ۱۴۰۳: ۹۸/۲).

توفی در قرآن در دو معنا به کار رفته است:

الف. جداسدن روح از جسم به هنگام خواب (تفلیسی، ۱۳۷۱: ۵۶)؛ مانند آیه «وَ هُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ...»؛ او کسی است که (روح) شما را در شب (به هنگام خواب) می‌گیرد...».

ب. قبض کردن روح و میراندن (خرمشاهی، ۱۳۷۷: ۲۳۱۶/۲)؛ مانند آیه «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيْتُمُ الْمَلَائِكَةُ؛ کسانی که فرشتگان (قبض روح) آنها را گرفتند».

مفسران مسلمان درباره معنای «توفی» و «رفع» در این آیه دیدگاه‌های متفاوتی مطرح کرده‌اند. برخی از مفسران، از جمله فخر رازی (فخر رازی، ۱۴۰۱: ۷۴/۸-۷۶)، ابوحنیفان اندلسی (ابوحنیفان اندلسی، ۱۴۱۳: ۴۹۷/۱)، مراغی (المراغی، ۱۳۶۵: ۱۶۴/۳-۱۶۵) و الخازن

(الخازن، ۱۴۱۵: ۴۶۲/۱-۴۶۳) برای فهم هرچه بهتر این آرا، آنها را جمع‌آوری و تقسیم‌بندی کرده‌اند. با نیم‌نگاهی به تقسیم‌بندی فخر رازی در تفسیر الکبیر باید گفت مفسران درباره واژه «توفی» در این آیه دو نظریه کلی مطرح کرده‌اند:

یکم. برخی از مفسران معتقدند باید آیه بدون تقدیم و تأخیر بر ظاهرش حمل شود، یعنی «متوفیک و رافعک الی» بر اساس ترتیب ذکرشده در آیه تفسیر شود. با توجه به این تقدیم و تأخیر می‌توان آیه شریفه را به چندین وجه تأویل کرد:

الف. متوفیک: یعنی عمرت را به عمر طبیعی می‌رسانم و نمی‌گذارم تو را به قتل برسانند، بلکه تو را به آسمان می‌برم و با ملائکه آسمان همنشین می‌کنم. بنا بر این نظر، «توفی» به معنای أخذ کردن و گرفتن به نحو تمام و کمال است (طبرسی، ۱۴۰۳: ۴۴۹/۱). مثلاً قرطبی می‌نویسد: «متوفیک» یعنی «قَابِضُک و رافعک إلی السَّماء، بدون الموت» (قرطبی، ۱۴۲۷: ۹۹/۴؛ طوسی، بی‌تا: ۴۷۸/۲). بنا بر این تفسیر، توفی به نوع نجات عیسی از دست یهودیان و عروج وی به آسمان اشاره دارد (قمی مشهدی، ۱۳۶۸: ۱۱۲/۳). شماری از مفسران، از جمله کعب‌الاحبار، حسن بصری، فخر رازی، نسفی، ابوحیان اندلسی، طبرسی، بحرانی، زمخشری، حسنین محمد مخلوف، فیض کاشانی و بلاغی این نظریه را پذیرفته‌اند (برای نمونه نک: نسفی، بی‌تا: ۱۶۱/۱؛ ابوحیان اندلسی، ۱۴۱۳: ۴۹۷/۱؛ السدی الکبیر، ۱۴۱۴: ۱۷۶؛ قمی، ۱۴۰۴: ۱۰۳/۱؛ ثعلبی، ۱۴۲۲: ۸۱/۳-۸۲؛ سمعانی، ۱۴۱۸: ۳۲۴/۱-۳۲۵؛ فخر رازی، ۱۴۰۱: ۷۶-۷۴/۸؛ حسنین محمد مخلوف، ۱۴۰۱: ۸۲-۸۳؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۳۴۱/۱؛ بلاغی نجفی، بی‌تا: ۲۸۸/۱؛ زمخشری خوارزمی، ۲۰۰۹: ۱۷۴).

ب. دومین تأویل این است که «توفی» به معنای «میراندن» گرفته شود. ابن‌عباس و محمد ابن اسحاق، از جمله مفسرانی هستند که این تأویل را پذیرفته‌اند. با توجه به مطالب فوق، یهود نمی‌تواند مسیح را بکشد، بلکه خدا خود، جان وی را می‌گیرد و سپس او را به آسمان می‌برد. در اینجا اقوالی مطرح شده است که در ادامه به سه قول از آن اقوال اشاره می‌شود:

ابن‌عباس و وهب بن منبه معتقدند عیسی سه ساعت به حالت مرگ در آمد و سپس به آسمان رفت (ابن‌عباس، ۱۴۱۲: ۶۲-۶۳) و ابن‌جریج نیز همین قول را ذکر کرده است (الرومی، ۲۰۰۵: ۱۳۵). محمد ابن اسحاق می‌گوید نصارا گمان می‌کنند مرگ، هفت ساعت عیسی را در بر گرفت، سپس زنده شد و به آسمان رفت (ابن‌اسحاق، ۱۴۱۷: ۵۲). روایتی از حاکم نیشابوری نیز به همین صورت ذکر شده است (همان). ربیع ابن انس معتقد است

خدا او را به هنگام بالابردن به آسمان میراند (سمعانی، ۱۴۱۸: ۱/۳۲۴-۳۲۵).

ج. تأویل سوم این است که واو در عبارت: «مُتَوَفِّیکَ وَ رَافِعُکَ اِلَیَّ» افاده ترتیب می‌کند، و ظاهر آیه بر این حقیقت دلالت می‌کند که خداوند این کارها را در حق او به انجام خواهد رساند، اما اینکه چگونه و چه زمانی آنها را انجام خواهد داد و اینکه کیفیتش چگونه بوده است، باید درباره آن با اقامه دلیل سخن گفت و دلیل قطعی عقلی یا روایی داشت. در این باره، روایات صحیحی می‌گویند عیسی زنده است و بعداً نزول می‌کند و دجال را می‌کشد و پس از آن می‌میرد.

د. تأویل چهارم این است که خداوند عیسی را مانند متوفی قرار داد. زیرا وقتی او به آسمان رفت و خبر و اثری از او روی زمین نبود، مانند متوفی است.

ز. در این عبارات حذف صورت گرفته است. متوفیک، یعنی «مستوفی عملک» و رافعک یعنی «رافعک عملک».

ح. ربیع ابن انس می‌گوید توفی همان خواب است و عیسی خوابید و خدا در خواب او را بالا برد تا ترس به دل خویش راه ندهد.

ط. ابوبکر واسطی معتقد است معنای این فقره از آیه این گونه است: من از شهوات تو را می‌میرانم و به سوی خود بالا می‌برم و عیسی وقتی بالا رفت مانند ملائکه عاری از شهوات بود (خازن، ۱۴۱۵: ۱/۴۶۲-۴۶۳؛ سماعی، ۱۴۱۸: ۱/۳۲۴-۳۲۵).

دوم. برخی دیگر از مفسران اسلامی معتقدند نباید آیه را بر ظاهرش حمل کرد، بلکه باید معتقد بود که در آیه تقدیم و تأخیر رخ داده است، به این ترتیب که ترتیب واقعی آیه رافعک الی و متوفیک باشد. آنان برای این تفسیر خود، شواهد قرآنی دارند و معتقدند این گونه تقدیم و تأخیر در قرآن فراوان اتفاق افتاده است. بنا بر این تفسیر، «رافعک الی» یعنی در هنگام حیات و با جسم و روح تو را بالا می‌برم و «متوفیک» یعنی بعد از نزولت از آسمان (در آخرالزمان) جانت را می‌گیرم. سمرقندی (سمرقندی، ۱۴۱۳: ۱/۲۷۲)، فراء (سمعانی، ۱۴۱۸: ۱/۳۲۴-۳۲۵)، ضحاک و جماعتی از اهل معنا، از معتقدان به این قول هستند (فخر رازی، ۱۴۰۱: ۸/۷۴-۷۶؛ ثعلبی، ۱۴۲۲: ۳/۸۱-۸۲). بنا بر این قول، عیسی با جسم و روحش و در حال حیات به آسمان رفته و در آخرالزمان نزول خواهد کرد.

بررسی دو تفسیر

همان‌گونه که ذکر شد، مفسران به دو قول کلی درباره توفی عیسی معتقدند. وجه

اشتراک هر دو قول این است که عیسی هم‌اکنون زنده است؛ زیرا همان‌گونه که بیان شد، حتّاً مفسرانی که توفّی را به معنای مرگ طبیعی دانسته‌اند، معتقدند عیسی دوباره زنده شده و به آسمان عروج کرده است. اما بحث در همین جا پایان نمی‌پذیرد؛ محمد عبده در تفسیر المنار می‌نویسد: «علما در این باره دو نظر دارند: رأی نخست که مشهور نیز هست، این است که خداوند متعال جسم آن حضرت را در حالی که زنده بود، فرا برد و آن حضرت در آخرالزمان فرود خواهد آمد و بر اساس شریعت محمدی در میان مردم حکم خواهد کرد، آنگاه خداوند او را خواهد میراند. اما رأی دومی که علما از آن سخن می‌گویند که آیه بر ظاهر آن حمل شود، «توفّی» به معنای ظاهر مستفاد و متبادر از آن، یعنی «میراندن عادی» معنا شود، آنگاه به طور طبیعی «رفع: فرابردن» بعد از آن به معنای «رفع روح: فرابردن جان» خواهد بود (عبده، بی‌تا: ۲۶۰/۳).

از نگاه مفسر المنار، با وجود این اقوال و تأویلات، باید قول سومی را که مفسران در دسته‌بندی خود به آن اشاره نکرده‌اند، اضافه کرد و آن اینکه بعضی از مفسران معتقدند درست است که مسیح به دار آویخته نشد، اما بعدها خداوند وی را میراند و تنها روح او را به آسمان برد، زیرا توفّی را در معنای متبادر خود، که همان موت و مرگ باشد، به کار می‌برند «و رافعک إلی» را صعود و بالابردن روح عیسی می‌دانند (رضا، ۱۳۶۷: ۳۱۷-۳۱۵/۳).

ابن عاشور، مراغی و شلتوت این نظر را می‌پذیرند و برای این سخن خود نیز ادله محکمی اقامه می‌کنند. مثلاً ابن‌عاشور می‌نویسد: «ظاهر معنای «متوفّیک» این است که من تو را می‌میرانم. معنای اصلی این فعل هر کجا استفاده شده به معنای مرگ است و برای خواب نیز مجازاً استعمال می‌شود. زیرا خواب به مرگ شبیه است» (ابن‌عاشور، ۱۹۸۴: ۲۵۸/۳).

ابن‌عاشور در ادامه می‌گوید اگر توفّی را در آیه به معنای خواب بگیریم بی‌معنا است. زیرا اگر خدا اراده به آسمان بردن او را داشت، نیازی به خواب بردن عیسی نبود و همچنین اینکه توفّی در اینجا به معنای بالابردن عیسی از این عالم باشد ساختن معنای جدیدی برای توفّی است که هیچ دلیل و برهانی ندارد. او برای تأیید نظریه خود می‌نویسد: «مالک در کتاب جامعہ العتویہ می‌نویسد: عیسی مرد در حالی که ۳۱ سال داشت. همچنین، ابن رشد در کتاب البیان والتحصیل می‌نویسد: احتمال دارد این گفته که عیسی مرد در حالی که ۳۳ سال داشت، حقیقی باشد نه مجازی» (همان).

سپس ابن عاشور توجیه کسانی را که به تأویل معنای توفی پرداخته‌اند این‌گونه بیان می‌کند:

کسانی که معنای توفی را تأویل کرده‌اند، در صدد بیان نکته‌ای هستند که در احادیث آمده است: «اینکه عیسی در آخرالزمان نزول می‌کند». بر این اساس، این گروه معتقد شده‌اند که عیسی حیاتی معجزه‌آسا و کاملاً اختصاصی دارد؛ و نیز به این نتیجه رسیده‌اند که تأویل معنای آیه، از تأویل حدیث بهتر است. پاسخ این است که نزول عیسی به معنای مبعوث شدن او است، پیش از اینکه انسان‌های دیگر رستاخیز داشته باشند. مؤید این سخن آنکه در برخی روایات از نزول عیسی با لفظ «بَعَثَ»^۱ سخن به میان آمده است (همان: ۲۵۸/۳-۲۵۹).

ابن عاشور در آخر کلام خود این‌گونه جمع‌بندی می‌کند:

اما به نظر می‌رسد اگر آیه حمل بر ظاهر و توفی به معنای مرگ گرفته شود و احادیث تأویل گردد، به صواب نزدیک‌تر است؛ به این معنا که عیسی مانند شهدا زنده است؛ حتا زنده بودنش قوی‌تر از شهدا است. وقتی نزول عیسی بر ظاهر حمل شود، به معنای «بعث» است و جعلی بودن حدیث ابوهریره نیز ظاهر می‌شود،^۲ چرا که غیر از او هیچ کس این حدیث را نقل نکرده و روایات در این باب مختلف و غیر صحیح است (همان).

معناشناسی واژه «رفع»

تفسیر معروف در میان مفسران این است که خداوند عیسی را به آسمان برده است؛ اما در چگونگی این رفع و اینکه آیا به صورت خواب بوده است یا جسمانی، یا روحانی و جسمانی (با هم)، نظر مفسران متفاوت است.

بعضی از مفسران بنا بر برخی روایات (مجلسی، ۱۴۰۳: ۳۳۵/۱۴-۳۳۹)، رفع را جسمانی می‌گیرند. هرچند آیه ساکت است و از ظاهر آیه چگونگی رفع او به دست نمی‌آید؛ اما از لحاظ اینکه بدن عیسی و تکوین او، به نحو مخصوص و ممتازی بوده است می‌توان گفت رفع او هم به نحو مخصوصی بوده است تا با جسمانی بودن صعود سازگار باشد (المصطفوی، ۱۳۶۰: ۱/۷؛ حسنین محمد مخلوف، ۱۴۰۱: ۸۲-۸۳؛ حویزی، ۱۳۸۲؛ طباطبایی، ۱۴۲۷: ۲۲۸/۲-۲۳۱).

برخی دیگر معتقدند مقصود از «رافعک الی» یعنی تو را به سوی کرامت و بزرگواری و عزت (طبرسی، ۱۴۰۳: ۴۴۹/۱؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۳۴۱/۱) خود بلند می‌گردانم که کنایه از قرب معنوی آن حضرت نزد خدا است؛ چون قرب مکانی برای خداوند متصور نیست (زمخشری خوارزمی، ۲۰۰۹: ۱۷۴).

برخی نیز معتقدند تردیدی نیست که مسیح نمرده است. زیرا به دلیل احادیث فراوان ثابت شده است که آن حضرت هم‌اکنون زنده است و در خبر از معصوم روایت شده که فرمود: «یا عیسی ارفعک الی ثم اهبطک فی آخر الزمان لترى من أمة ذلك النبی العجائب؛ ای عیسی تو را بالا می‌برم به سوی خودم، آنگاه در آخر الزمان پایین می‌آورم تا ببینی آنچه از شگفتی‌های امت پیامبر اسلام را». در جای دیگری آمده است: «أنه سینزل و یقتل الدجال؛ او فرود می‌آید و دجال را می‌کشد»، آنگاه خداوند متعال پس از آن او را می‌میراند.^۳

فخر رازی می‌نویسد ناچاریم لفظ را تأویل ببریم:

منظور رافعک الی محل کرامتی باشد و این برای تعظیم و تفضیم عیسی گفته شده است.

منظور از رافعک الی بالا بردن عیسی به مکانی است که تنها حاکم در آنجا خدا است. زیرا در زمین حاکمانی غیر از خدا وجود دارد. بنابراین، عیسی به آسمان رفته و حاکمی جز خدا ندارد.

منظور رافعک الی محل ثوابک و مجازاتک باشد (فخر رازی، ۱۴۰۱: ۷۴/۸-۷۶).

تحلیل و نقد دو دیدگاه در باب تفسیر توفی

دو دیدگاه درباره زنده‌بودن یا مرگ مسیح بیان شد که یک دیدگاه واژه «توفی» را به معنای مرگ گرفته و معتقد است عیسی طبق آیه شریفه «انی متوفیک» رحلت کرده است. این گروه، روایات زنده‌بودن عیسی را تأویل برده‌اند و به نوعی زندگانی خاص برای عیسی، مانند زندگی شهدا، قائل‌اند و دلیل آنان این بود که متبادر از کلمه «توفی»، مرگ است.

دیدگاه دیگر به معنای اصلی ریشه «وفی» و ظاهر روایات وارد شده در این زمینه تمسک بسته و توفی را به معنای گرفتن عیسی از زمین و بالا بردن او به آسمان در حال حیات گرفته است. این مفسران روایات حیات عیسی را مسلم می‌گیرند و آیه را تأویل

می‌برند.

در تحلیل سخن مفسران و پاسخ به قول اول، می‌توان گفت: باید توجه داشت تعداد محدودی از مترجمان قرآن، کلمه «متوفیک» را در آیه شریفه به «میراندن» معنا کرده‌اند.^۴ همچنین، با توجه به ریشه معنایی واژه «توفی»، باید دانست که «توفی» از ماده «وفی» بوده و در معانی متعددی از آن استفاده می‌شود. از جمله مردن، گرفتن، تکمیل کردن و ... بنابراین، چنین نیست که همیشه توفی به معنای مرگ باشد (ابن منظور، ۱۴۰۵: ۳۹۸/۱۵-۳۹۹؛ نیز نک: فخررازی، ۱۴۰۱: ۶۷/۸).^۵

بنابراین، واژه «توفی» گرچه می‌تواند به معنای مرگ هم باشد، اما لزوماً چنین نیست، بلکه آیاتی وجود دارد که معنای دیگری را از این واژه اراده می‌کنند، از جمله، آیه «وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ...» مطمئناً، عبارت «یتوفّاکم» در این آیه به معنای مرگ نیست، بلکه به معنای خواب شبانه‌گاهی است که در هر شبانه‌روز تکرار می‌شود! دلیل دوم اینکه، سیاق آیات سوره آل عمران درباره مکر یهودیان برای قتل مسیح است. در این سیاق خدا به مردن طبیعی عیسی توجهی نداشته و در این باره ساکت است و فقط دلداری خداوند است به عیسی که اجازه نمی‌دهد به دست یهودیان کشته شود.

محمدحسین طباطبایی نیز، ذیل آیه ۱۵۷ سوره نساء، ادعای یهود را مبنی بر کشته‌شدن عیسی رد می‌کند. به نظر وی، «توفی» در آیه شریفه به معنای گرفتن عیسی از دست دشمنان ایشان است و دلالتی بر مرگ، به طور صریح ندارد (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۲۰۷/۳).

مؤید دیگر اینکه در سوره نساء پس از رد ادعای قتل عیسی، فقط به این نکته اشاره می‌کند که خداوند او را بالا برد «بل رفعه الله» و سخنی از توفی وی به میان نمی‌آورد و اگر توفی عیسی به معنای مرگ بود بهتر آن بود که به جای سخن از رفع عیسی، از مردن او به مرگ طبیعی سخن بگوید.

دلیل سوم اینکه، به نظر می‌رسد آیه ۵۵ سوره آل عمران از آیات متشابه است و نیاز به دلیل قطعی عقلی و روایی دارد و در روایات شیعه و سنی به رفع جسمانی عیسی اشاره شده است. هرچند ابن عاشور و مراغی این اخبار را از احاد می‌دانند، اما اولاً سخن آنان درباره روایت ابوهریره است که آن روایت با روایات دیگری که از خود اهل سنت نقل شده تأیید می‌شود. ثانیاً، اخبار فراوانی در این باره در جوامع روایی شیعه

یافت می‌شود که این دو مفسر به آنها بی‌توجه بوده‌اند (برای مثال نک: قمی، ۱۴۰۴: ۱۰۳/۱؛ بحرانی، بی‌تا: ۶۲۷/۱-۶۲۸؛ کوفی، بی‌تا: ۱۳۹؛ جزایری، ۱۴۲۳: ۳۸۷-۳۹۰ و ...).

دلیل چهارم، ادعای اجماعی است که بلاغی مطرح می‌کند (بلاغی نجفی، بی‌تا: ۳۳-۳۶). دلیل پنجم، آیه‌ای است که در آن به سخن گفتن عیسی در گهواره و به هنگام پیری اشاره دارد: «يَكْلُمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا». اگر بگوییم عیسی مرده است، بنا بر روایات اسلامی و مسیحی که عمر زمینی وی را ۳۳ سال دانسته‌اند، این آیه بی‌معنا خواهد بود. زیرا کهل به معنای کهولت و پیری است، در حالی که عیسی در جوانی از نظرها غایب شد. بنا بر این آیه، عیسی باید زنده بوده باشد و در زمانی دیگر، یعنی در پیری، با مردم سخن گوید. ثعلبی در تفسیر خود می‌نویسد: «به حسن بن فضل گفتند: آیا برای نزول عیسی از آسمان دلیلی در قرآن وجود دارد؟ گفت: بله قول خدا که فرمود: «يَكْلُمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا» زیرا عیسی روی زمین به کهولت نرسید، معنایش آن است که بعد از نزولش از آسمان و در زمان پیری با مردم سخن می‌گوید» (ثعلبی، ۱۴۲۲: ۸۱/۳-۸۲).

و دلیل ششم آنکه، قرآن کریم درباره یکی از گفت‌وگوهای مسیح با پروردگار خویش، پیش از نزول او از آسمان سخن می‌گوید: «فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي» (مائده: ۱۱۷) و این گفت‌وگو پیش از صعود به آسمان است و اگر «تَوَفَّيْتَنِي» به معنای میراندن باشد، این گفت‌وگو مفهوم نخواهد داشت. [زیرا اگر معنای (إِنِّي مُتَوَفِّيكَ) من میراننده تو هستم، باشد، پس عیسی مرده و دیگر در آسمان معنا ندارد بگوید: زمانی که مرا میراندی].

اما دلایل این گروه نیز مناقشه‌پذیر است و خالی از اشکال نیست. زیرا مفسرانی که اشاره به مرگ عیسی و سپس زنده‌شدن دوباره او و عروجش به آسمان داشته‌اند دلیلی بر مدعای خود، جز سخن برخی صحابه، مانند ابن عباس، ندارند و مشخص نیست به چه دلیل زنده‌شدن وی پس از مرگ را مفروض دانسته‌اند، در صورتی که از ظاهر آیه به‌تنهایی چنین برداشتی نمی‌توان کرد. همچنین، سیاق آیه، همان‌گونه که بیان شد، دلالت بر دلداری حضرت عیسی و نجات او از مکر و دسیسه قتلش دارد و با این معنا که عیسی بعدها به مرگ طبیعی از دنیا رفته باشد منافاتی ندارد. حتی از برخی قرائن می‌توان چنین برداشت کرد که عیسی فرار کرده و در جای دوردستی بعدها از دنیا رفته است و «متوفیک» در این آیه به صورت وعده‌ای از طرف خدا به عیسی باشد که تو را از قتل رهانیده و خود به مرگ طبیعی جان تو را می‌ستانیم و پس از آن روح تو را به سوی خود بالا می‌بریم (نک: قزما خوری و دیگران، ۱۹۹۶: ۱۷۵-۱۷۸، به نقل از: عبده، بی‌تا:

۱۷/۶-۵۹). همچنین، ادعای اجماع بلاغی نجفی نیز معارضان بسیار دارد و محقق نمی‌شود. بنابراین، با توجه به اشکالاتی که به اقوال مختلف در معنای این آیه وارد است نمی‌توان نتیجه‌ای قطعی بر مرگ یا زنده‌بودن عیسی و عروجش گرفت.

انکارکردن یا نکردن تصلیب مسیح در آیه دوم

بنا بر آنچه تاکنون بیان شد، موضوع عروج عیسی، متفق و مشترک میان مسلمانان و مسیحیان است. هرچند این مضمون نقطه اختلاف میان دو دین نیز شده است، چراکه آنان معتقدند عیسی به صلیب رفت، در حالی که بنا بر ظاهر آیه دوم، قرآن کریم کشته شدن مسیح به دست یهودیان را انکار کرده و این خبر را برخاسته از اشتباهی می‌داند که برای آنان رُخ داده است: «وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا * بَلِ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا».

همان‌گونه که درباره تفسیر آیه اول بیان شد، برخی «توفی» را به معنای بازستاندن عیسی از دست یهودیان و نجات او و عروجش به آسمان اخذ کردند و برخی قائل به معنای مرگ از واژه «توفی» شدند. بر اساس آیه نخست، طبق دیدگاه کسانی که قائل به زنده‌بودن و عروج عیسی با جسم و روح بودند معنای آیه دوم چیزی جز انکار به صلیب رفتن و قتل عیسی نمی‌تواند باشد، اما آنان که قائل به مرگ او شده‌اند برخی به نجات او از صلیب و مرگ طبیعی او اشاره دارند و برخی نیز قائل به تصلیب عیسی و کشته‌شدن او هستند و آیه دوم را به نفع تفسیر خود از آیه اول تأویل می‌برند. بنابراین، دو طیف از مفسران با تفسیرهای خاص خود در اینجا رخ می‌نماید:

اختلاف در تفسیر شبّه لهم

۱. کسانی که معنای «توفی» را استیفای کامل جسم و روح عیسی و عروجش به آسمان معنا کرده‌اند؛ اینان ظاهر معنای آیه دوم را اخذ کرده‌اند و آن را تصریح به مصلوب‌نشدن عیسی و کشته‌نشدن او بر روی صلیب می‌دانند.

۲. کسانی که معنای «توفی» را مرگ و معنای رفع را بالابردن روح عیسی به آسمان پس از مرگ می‌دانند؛ اینان خود به دو گروه تقسیم می‌شوند:

الف. کسانی که آیه دوم را تأویل نمی‌برند و قائل به مصلوب‌نشدن عیسی و

کشته‌نشدن او بر روی صلیب هستند و شخص دیگری را که یهود به اشتباه عیسی قلمداد کردند شخصی می‌دانند که به صلیب رفت و کشته شد. در اینجا نیز برخی، که مشهور مفسران‌اند، آن را حادثه‌ای خارق‌العاده و اعجازی می‌دانند که در آن خداوند فرد دیگری را به شکل و شمایل مسیح درآورد و یهودیان او را اشتباهاً به جای آن حضرت دست‌گیر و مصلوب کردند. ابن عباس و سدی با اختلاف در پاره‌ای جزئیات معتقدند آن فرد یهودی که برای دست‌گیری مسیح آمده بود، به قدرت خداوند به عیسی شباهت یافت و به جای او دست‌گیر و مصلوب شد (فخر رازی، ۱۴۰۱: ۱۰/۱۱). قتاده، مجاهد، ابن اسحاق و وهب بن منبه فرد مصلوب را یکی از حواریان می‌دانند؛ با این تفاوت که وهب معتقد است هنگامی که مأموران برای دست‌گیری عیسی آمدند، همه حواریون آن حضرت که نزد وی بودند، به قدرت خدا شبیه و همانند او شدند و مأموران، ناتوان از شناخت مسیح تهدید کردند که اگر وی خود را معرفی نکند، همه را خواهند کشت. یکی از حواریون داوطلبانه خود را عیسی خواند و دست‌گیر و مصلوب شد (طبرسی، ۱۴۰۳: ۲۳۳/۳).^۱ اما به باور قتاده، مجاهد و ابن اسحاق فقط یکی از حواریون به عیسی شباهت یافت و دست‌گیر شد (آلوسی، ۱۴۱۴: ۱۶/۶). از یهودای اسخریوطی (همان: ۱۶/۶؛ رضا، ۱۳۶۷: ۱۹/۶)، شمعون قیروانی، که صلیب مسیح را تا محل اعدام برد (زیبایی‌نژاد، ۱۳۸۲: ۷۳) و نیز از نگهبان یهودی خانه عیسی به عنوان فرد مصلوب یاد کرده‌اند (فخر رازی، ۱۴۰۱: ۱۰/۱۱). اما پرسش این است که: اگر بنا بود خدا به وجه معجزه‌آسا اقدام به نجات عیسی کند چه دلیلی بر جایگزینی شخص دیگری بود؟ زیرا خدای قادر بر هر معجزه‌ای، قادر بود عیسی را به آسمان عروج دهد بدون آنکه شخص دیگری به جای او به صلیب رود و توجیهی نیز برای این جایگزینی وجود ندارد، بلکه اگر بنا بر معجزه بود جایگزین‌نشدن ترجیح دارد.

در مقابل نگاه مشهور، دیدگاه دیگری وجود دارد که تفسیری عادی و طبیعی از حادثه به دست می‌دهد. بر اساس این تفسیر، از آنجا که مأموران یهودی عیسی را به‌خوبی نمی‌شناختند، در آن اوضاع پر از هرج و مرج، فرد دیگری را که شبیه مسیح بود، به اشتباه دستگیر کردند و به صلیب کشیدند (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۱۳۲/۵).

نظر ابوعلی جبایی را نیز می‌توان در مقابل دیدگاه مشهور دانست. به اعتقاد وی، وقتی عیسی به آسمان عروج کرد، یهودیان برای اینکه این مسئله زمینه‌ساز ایمان مردم به آیین مسیح نشود، دیگری را دست‌گیر و مصلوب و از نزدیک‌شدن مردم به او

جلوگیری کردند تا چهره‌اش کاملاً دگرگون و ناشناختنی شود، و سپس آن فرد مصلوب را مسیح خواندند و این خبر بعدها باوری عمومی شد (طبرسی، ۱۴۰۳: ۲۳۳/۳؛ آلوسی، ۱۴۱۴: ۱۶/۶). برخی نیز مدعی وجود دو شخص تاریخی به نام مسیح در تاریخ شده‌اند: مسیح راستین که مصلوب نشده و به قتل نرسید و مسیح دروغین که به صلیب کشیده شد؛ اما با گذشت زمان آن دو، یکی پنداشته شدند (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۱۳۳/۵).

در تأیید این دیدگاه و نفی دیدگاه بعدی، که خواهد آمد، بر اموری همچون خودداری عیسی از معرفی صریح خویش و دفاع نکردن از خود به هنگام پرسش حاکم اورشلیم درباره پسر خدا بودن وی، اختلاف خود مسیحیان درباره تصلیب عیسی و سخن عیسی بر بالای صلیب (که گفت: خدایا، چرا مرا ترک کردی) (که از پیامبری که باید به قضای الهی خشنود باشد، بعید دانسته‌اند) می‌توان استدلال کرد. مؤید دیگر اینکه از اختلاف و تردید اهل کتاب درباره مصلوب شدن مسیح و مبتنی بودن اعتقاد آنان بر پندار و گمان در قرآن نیز به صراحت یاد شده است: «... و إِنَّ الَّذِينَ اِخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا * بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ...». قرینه مقامیه و نیز تعبیر «وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا * بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ» نشان می‌دهد موضوع اختلاف، مصلوب شدن حضرت مسیح است. همچنین، در همان قرون اولیه مسیحیت نیز برخی از مسیحیان منکر مصلوب شدن عیسی بودند. به اعتقاد آنان، عیسی هرگز مصلوب نشد بلکه شمعون قیروانی به اشتباه دست‌گیر و به جای آن حضرت مصلوب شد (Irenaeus, 1992: 228). کشف متون قدیمی مسیحیت نیز ابهام‌ها و تردیدها را بیش از پیش موجه می‌کند. متون متعددی از دوران آغازین مسیحیت داستان مصلوب شدن مسیح را انکار کرده‌اند، از جمله «مکاشفه پطرس»^۷ و «رساله دوم شیث کبیر»^۸.

ب. کسانی که آیه دوم را به نفع تفسیرشان از آیه اول تأویل می‌برند و معتقدند شخص عیسی به روی صلیب رفت و کشته شد ولی دوباره از مرگ برخاست و عروج کرد و قرآن در ظاهر به صلیب رفتن و کشته شدن او را نفی می‌کند در حالی که معنای واقعی آیه این است که در حقیقت با رستاخیز عیسی از میان مردگان، گویی وی نه به صلیب رفته و نه کشته شده است و یهودیان به هدف خود از خاموش کردن نور عیسی نرسیده‌اند. برخی دانشمندان مسیحی با توجه به دیدگاه‌های این طیف از مفسران اسلامی، آیات قرآن را به نفع روایت مسیحی از صلیب گرفته‌اند و قرآن را همسو با دیدگاه مسیحیت تأویل کرده‌اند. آنان سه نوع برداشت از آیه دوم داشته‌اند:

۱. «در سنت اسلامی معمولاً این آیات آیه (۱۵۷ سوره نساء) به نظریه بدیل یا جانشین‌سازی تفسیر شده‌اند. قسمتی که ترجمه شده است: «بلکه امر بر آنان مشتبه شد» این‌گونه تصور می‌شود که او (فرد دیگری) به جای مسیح به‌اشتباه گرفته شد. این ترجمه علت مشکلات الاهیاتی شده است. زیرا بر این دلالت دارد که خدا به جای مسیح، انسان بی‌گناهی را می‌کشد. در سنت مسلمانان اغلب انگاشته می‌شود که یهودا از سوی خدا انتخاب شده است یا حواری دیگری برای این هدف داوطلب شده است. اما حتی اگر کسی بپندارد که این شخص مجرم یا داوطلب بوده است این کار بسیار مشمئزکننده است؛ چراکه با مداخله خداوند فردی به سبب عملی که هیچ ارتباطی با او ندارد مجازات شده است. در طول محاکمه، این عیسی است که بر مسیح‌بودن خود پافشاری می‌کند و همین باعث می‌شود دادگاه قضایی روم او را به صلیب بکشد. حتی اگر کسی بپندارد که قطعاً خدا می‌خواسته نشان دهد که پیامبرانش تحت حفاظت او هستند و بنابراین او عیسی را از صلیب نجات داده است، ممکن است این امر نامعقول باقی بماند که چرا او دقیقاً پس از گذشت ۶۰۰ سال این واقعه را آشکار کرده است و چرا می‌بایست او مسیحیان را با این تجربه تلخ و وحشتناک و مصیبت‌بار برای قرن‌ها تنها رها کند. بنابراین، نظریه جانیشینی یا جایگزینی اشکالاتی دارد. با کنارگذاشتن نظریه جایگزینی، می‌توان نظریه دوستیزم^۹ (Docetism) را پیشنهاد داد. این نظریه را اسماعیلیان و مفسرانی که تحت تأثیر گنوسی‌ها بوده‌اند قبول دارند، اگرچه طرفداران اندکی در میان مفسران مسلمان یافته است. محمود ایوب تأکید می‌کند که اسلام هیچ‌گونه دوستیزم را درباره مسیح نمی‌پذیرد» (Von Stosch, 2014: 18).

۲. کنث کرگ برداشت دیگری هم از این آیه قرآن دارد. وی مدعی است: «بدیهی است که قرآن به صلیب رفتن عیسی را می‌پذیرد و اینکه عیسی شجاعانه به استقبال مجازات مرگ رفت؛ زیرا قرآن فقط درصدد است روشن کند که نه یهودیان بلکه رومیان عیسی را کشته‌اند یا خود خدا او را کشته است. در حقیقت، اگر کسی نگاهی به بخش‌هایی از قرآن که درباره صلیب است بیندازد درمی‌یابد که این متن گفت‌وگویی است میان خدا و یهودیانی که بعداً ادعا می‌کنند عیسی را کشته‌اند. بنابراین، آنچه از سوی خدا نفی شده این است که یهودیان عیسی را به صلیب بردند و کشتند».

۳. تفسیر دیگر آنکه خداوند عامل در هر چیزی است و به هیچ‌کس اجازه نمی‌دهد کنترل امور را از او بگیرد. خدا می‌خواهد روشن کند که نه یهودیان بلکه رومیان عیسی

را اعدام کرده‌اند. هانس زیرکر می‌گوید: «تصویر قرآنی از به صلیب رفتن عیسی این اجازه را می‌دهد که این‌گونه برداشت کنیم که عیسی در مرگ و به صلیب کشیده‌شدنش بر مرگ غالب شد و این همان تصدیق و تأیید رستاخیز مسیحی است. مخالفان مسیح می‌خواستند او را با به صلیب کشیدن مغلوب کنند. آنان فکر می‌کردند می‌توانند فرستاده خدا را ریشه‌کن کنند، اما فقط خود را فریفتند. زیرا مرگ بر عیسی غالب نشد و خدا او را به سوی خود بالا برد. نهایتاً تنها چیزی که در قرآن نفی شده قدرت انسانی است برای از میان بردن کلمه خدا. این انکار قرآن درباره به صلیب رفتن عیسی با باور مسیحیان همخوانی دارد» (Ibid.: 19).

اما با تمامی این اوصاف اگر ما باشیم و ظاهر آیات قرآن در این مسئله، اشکالات طرفین دعوا هر یک مناقشه‌پذیر است و اشکالاتی دارد که نمی‌توان به‌سادگی از کنار آن گذشت. به همین دلیل، نظر مفسرانی که با روایت مسیحی از صلیب هم‌دلی کرده‌اند خالی از وجه نخواهد بود. البته بر فرض آنکه آیه توفی را قطعاً به معنای مرگ عیسی معنا کنیم که چنین قطعیتی پیش‌تر نفی شد.

نتیجه

همان‌گونه که در متن مقاله اشاره شد، با توجه به آیاتی که درباره مسئله صلیب و مرگ عیسی مسیح وارد شده این موضوع، معرکه آرای مفسران اسلامی شده است؛ به گونه‌ای که با بررسی کتب روایی و تفسیری می‌توان دریافت که تفسیر صلیب و مرگ مسیح مبتنی بر معنانشناسی واژه «توفی» و تأویل کردن یا نکردن آیات به نفع روایات، یا تأویل کردن یا نکردن آیه «و ماقتلوه و ماصلبوه و لکن شبه لهم» به نفع آیه اول است. مفسران اسلامی معتقدند توفی را به دو گونه ظاهری و تأویلی می‌توان معنا کرد. در معنای ظاهری آن نیز دو گونه تفسیر را می‌توان قائل شد: ۱. اگر توفی به معنای استیفای کامل باشد، تفسیر آیه بدین معنا است که خداوند عیسی را به طور کامل و بدون مرگ از زمین برگرفت و به آسمان بالا برد؛ ۲. اگر به معنای مرگ باشد تفسیر آیه این‌گونه است که خداوند جان عیسی را گرفت و سپس او را به آسمان برد. در معنای تأویلی نیز منظور از «متوفیک» میراندن حضرت عیسی (ع) از شهوت و هواهای نفسانی و منظور از «رافعک» تکریم مقام عیسی (ع) است.

اما دقت بر روی آیه دوم، که به نفی صلیب و قتل عیسی به دست یهودیان اشاره

دارد، برخی از مفسران را به تأویل این آیه به نفع آیه اول واداشته که بر اساس آن مدعای این مفسران درباره به صلیب رفتن عیسی به نوعی هم‌تراز و همسان با روایت مسیحیان از ماجرای صلیب عیسی است و به نوعی اشعار به همدلی این طیف از مفسران با روایت مسیحی از صلیب دارد. اینان معتقدند بر اساس برداشت معنای میراندن از واژه «متوفیک»، می‌توان آیه «و ماقتلوه و ماصلبوه» را تأویل برد و آن را به این صورت تفسیر کرد که خداوند خود به واسطه رومیان عیسی را به صلیب برده و یهودیان در این مسئله نقشی نداشتند و به هدف خود نرسیدند؛ یا اینکه به صلیب رفتن عیسی در ظاهر مرگ او را در پی داشت، اما با رستاخیز وی از میان مردگان گویی او نه به صلیب رفته و نه کشته شده است و یهودیان به دسیسه خود نتوانستند جامعه عمل بپوشند.

از سوی دیگر، با رجوع به تفاسیر مختلف و بررسی آنها و بازخوانی ادله طیف‌های متفاوت مفسران، به این نتیجه می‌رسیم که آنان به نظر کاملاً قطعی درباره به صلیب رفتن یا نرفتن عیسی، یا وفات‌کردن یا نکردن او نرسیده‌اند و ادله هر کدام ابهاماتی دارد و مناقشه‌پذیر است؛ و شاید بتوان ادعای مفسران همدل با روایت مسیحی از به صلیب رفتن عیسی را خالی از وجه ندانست و به آن نزدیک شد. هرچند موضوع قابل تأمل این است که بر اساس یکی از معانی، این تأویل صحیح می‌نماید که آن هم برداشتی قطعی نیست و معارض دارد.

پی‌نوشت

۱. «یبعث الله عیسی فیقتل الدجال».
۲. مراغی می‌گوید: «حدیث رفع جسمانی عیسی و نزولش در آخرالزمان خبر واحد است؛ آن هم خبر واحدی که درباره امری اعتقادی ذکر شده است، در حالی که در امور اعتقادی باید دلیل قاطع از قرآن و احادیث متواتر داشت»؛ المراغی، ۱۳۶۵: ۱۶۴/۳-۱۶۵.
۳. همچنین، در تفسیر فرات کوفی از امام باقر (ع) روایت است که: «سیأتي علی الناس لا یعرفون والله ما هو التوحید حتی یكون خروج الدجال و حتی ینزل عیسی بن مریم من السماء و یقتل الله الدجال علی یده»؛ نک: کوفی، بی‌تا: ۱۳۹. همین‌طور در حدیث صحیحی از رسول اکرم وارد شده است که فرمود: «عیسی هبوط خواهد کرد، در حالی که حاکمی عادل است، صلیب را می‌شکند و خوک را می‌کشد» (بخاری، ۱۴۲۳: ۵۶۶/۶؛ مسلم، ۱۴۱۲: ۲/۲۴۹)؛ و همچنین فرمود: «عیسی دجال را نزدیکی باب لد می‌کشد»؛ نک: مسلم، ۱۴۱۲: ۱۸/۸۵-۹۴. در اخبار و احادیث دیگر آمده است که عیسی پس از نزول و قتل دجال هفت سال در روی زمین زندگی می‌کند. وی ازدواج خواهد کرد و دارای

- فرزند خواهد شد. سپس می‌میرد و مسلمانان بر او نماز می‌گزارند؛ نک: مسلم، ۱۴۱۲: ۱۸/۹۹-۱۰۲؛ حاکم نیشابوری، ۱۴۱۹: ۲/۵۹۵؛ نک: سمعانی، ۱۴۱۸: ۱/۳۲۴-۳۲۵.
۴. بیشتر آنان ترجمه‌ای را عرضه کرده‌اند که با زنده‌بودن عیسی منافاتی ندارد، از جمله: «یاد کنید» هنگامی که خدا فرمود: ای عیسی! من تو را [از روی زمین و از میان مردم] برمی‌گیرم، و به سوی خود بالا می‌برم، و از بودن در میان اجتماع آلوده کافران پاک می‌کنم.
۵. شاهد این مدعا نیز بیان مجمع البحرین است که در توضیح این آیه آورده است: «أی مستوف أجلک، و معناه إتی عاصمک من أن تصلبک الکفر و مؤخرک إلى أجل أکتبه لک و ممیتک حتف أنفک لا قتلا بأیدیهم و رافعک إلى سمائی»؛ «ای عیسی) من اجل تو را استیفاء می‌کنم و معنایش آن است که تو را از گزند کافران حفظ می‌کنم تا نتوانند تو را به صلیب بیاویزند و مرگ تو را تا اجل طبیعی که برایت نوشته شده است، به تأخیر می‌اندازم» (طریحی، ۱۳۷۵: ۱/۴۴۴، ماده «وفی»).
۶. البته در برخی روایات درباره کیفیت دست‌گیری شخص مصلوب، روایتی دیگر هم نقل شده است؛ یعنی آن حواری داوطلبانه خود را برای تسلیم‌شدن اعلام کرد: «حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ إِنَّ عِيسَى (ع) وَعَدَّ أَصْحَابَهُ لَيْلَةَ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ، فَاجْتَمَعُوا إِلَيْهِ عِنْدَ الْمَسَاءِ وَ هُمْ اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا - فَادْخَلَهُمْ بَيْتًا ثُمَّ خَرَجَ عَلَيْهِمْ مِنْ عَيْنِ فِي زَاوِيَةِ الْبَيْتِ - وَ هُوَ يَنْفُضُ رَأْسَهُ مِنَ الْمَاءِ، فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَيَّ أَنَّهُ رَافِعِي إِلَيْهِ السَّاعَةَ - وَ مُطَهِّرِي مَنْ الْيَهُودِ فَأَيُّكُمْ يَلْقَى عَلَيْهِ شَبْحِي - فَيَقْتَلُ وَ يَصْلَبُ وَ يَكُونُ مَعِيَ فِي دَرَجَتِي، فَقَالَ شَابٌّ مِنْهُمْ أَنَا يَا رُوحَ اللَّهِ قَالَ فَانْتِ هُوَ ذَا - فَقَالَ لَهُمْ عِيسَى (ع) أَمَا إِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ يَكْفُرُ بِي قَبْلَ أَنْ يَصْبِيحَ ائْتِي عَشْرَةَ كَفْرَةً، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنْهُمْ أَنَا هُوَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ فَقَالَ عِيسَى إِنَّ تَحْسِبُ بِذَلِكَ فِي نَفْسِكَ فَلَتَكُنْ هُوَ؛ قَمِي، ۱۴۰۴: ۱/۱۰۳.
7. *The Apocalypse of Peter*, Trans. James Brashler and Roger A. Bullard, in: *New Testament Apocrypha*, p. 708.
8. *The Second Treatise of the Great Seth*, Trans Roger A. Bullard and Joseph A. Gibbons, in: *the Nag Hammadi Library*, p. 193.
۹. یعنی این اعتقاد که جسم مسیح واقعی نبوده و به صلیب رفتن او هم جسمانی نبوده است و مسیح در ظاهر فقط جسم داشته است و آلا روح محض بوده است.

منابع

قرآن کریم.

- ألوسی، محمود بن عبدالله (۱۴۱۴). *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، بیروت: دار الفکر.
- ابن اسحاق، محمد (۱۴۱۷). *تفسیر محمد ابن اسحاق*، بیروت: مؤسسة الرسالة.
- ابن عاشور، محمد طاهر (۱۹۸۴). *التحریر والتنویر*، تونس: دار التونسية للنشر.
- ابن عباس، عبدالله (۱۴۱۲). *تنویر المقیاس من تفسیر ابن عباس*، بیروت: دار المکتب العلمیة.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۰۵). *لسان العرب*، قم: نشر ادب حوزه.
- ابو حیان اندلسی، محمد بن یوسف (۱۴۱۳). *تفسیر بحر المحیط*، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- بحرانی، سید هاشم (بی تا). *البرهان فی تفسیر القرآن*، قم: مؤسسه بعثت.
- بخاری، محمد ابن اسماعیل (۱۴۲۳). *صحیح*، دمشق و بیروت: دار ابن کثیر.
- بلاغی نجفی، محمد جواد (بی تا). *آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن*، بیروت: دار احیاء التراث.
- تفلیسی، ابوالفضل حبیب بن ابراهیم (۱۳۷۱). *وجوه قرآن*، ترجمه: مهدی محقق، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ثعلبی، احمد ابن محمد (۱۴۲۲). *تفسیر ثعلبی*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- جزایری، سید نعمت الله (۱۴۲۳). *قصص الانبیاء*، بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.
- حاکم نیشابوری، محمد ابن عبدالله (۱۴۱۷). *مستدرک الصحیحین*، مصر: دار الحرمین للطباعة والنشر والتوزیع.
- حسنین محمد مخلوف (۱۴۰۱). *صفوة البیان فی المعانی القرآن*، ابوظبی: لجنة الاحتفالات قرن خامس عشر الهجری.
- حویزی، علی بن جمعه (۱۳۸۲). *نور الثقلین*، قم: مطبعة العلمیة.
- الخازن، علی بن محمد (۱۴۱۵). *تفسیر الخازن*، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- خرمشاهی، بهاء الدین (۱۳۷۷). *دانش نامه قرآن و قرآن پژوهی*، تهران: انتشارات ناهید.
- رضا، رشید (۱۳۶۷). *تفسیر المنار*، قاهره: دار المنار، الطبعة الثالثة.
- الرومی، صهیب (۲۰۰۵). *المسیح بین التلمود والقرآن*، بیروت: بیسان النشر والتوزیع والاعلام.
- زمخشری خوارزمی، محمود ابن عمر (۲۰۰۹). *الکشاف*، بیروت: نشر المعرفة.
- زیبایی نژاد، محمدرضا (۱۳۸۲). *مسیحیت شناسی مقایسه ای*، تهران: انتشارات سروش.
- السدی الکبیر، اسماعیل بن عبدالرحمن (۱۴۱۴). *تفسیر السدی الکبیر*، قاهره: دار الوفا للطباعة والنشر.
- سمرقندی، نصر بن محمد (۱۴۱۳). *تفسیر سمرقندی*، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- سمعانی، منصور بن محمد (۱۴۱۸). *تفسیر سمعانی*، ریاض: دار الوطن.
- طباطبایی، سید محمد حسین (۱۴۲۷). *تفسیر البیان فی الموافقة بین الحدیث والقرآن*، بیروت: دار التعارف.

- طباطبایی، محمد حسین (۱۳۹۳). *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت: دار الاعملى للمطبوعات.
- طبرسى، فضل بن حسن (۱۴۰۳). *مجمع البيان*، قم: منشورات مكتبة آية الله المرعشى.
- طريحي، فخرالدين بن محمد (۱۳۷۵). *مجمع البحرين*، تهران: كتاب فروشى مرتضى.
- طوسى، محمد بن حسن (بى تا). *التبيان فى التفسير القرآن*، بيروت: دار احياء التراث العربى.
- عبد، محمد (بى تا). *المنار*، تأليف: محمد رشيد رضا، بيروت: دار المعرفة.
- فخر رازى، محمد بن عمر (۱۴۰۱). *التفسير الكبير*، بيروت: دار الفكر.
- فيض كاشانى، محمد محسن (۱۴۱۵). *تفسير الصافى*، تهران: مكتبة الصدر.
- قرشى، سيد على اكبر (۱۳۶۱). *قاموس قرآن*، تهران: دار الكتب الاسلامية، چاپ سوم.
- قرطبي، محمد ابن احمد (۱۴۲۷). *الجامع لاحكام القرآن*، بيروت: مؤسسة الرسالة.
- قزما خورى، يوسف؛ و ديگران (۱۹۹۶). *عيسى و مريم فى القرآن والتفاسير*، اردن: دار الشرق للنشر والتوزيع.
- قمى مشهدى، محمد بن محمدرضا (۱۳۶۸). *تفسير كنز الدقائق و بحر الغرائب*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى.
- قمى، على ابن ابراهيم (۱۴۰۴). *تفسير القمى*، قم: مؤسسة دار الكتاب.
- كوفى، فرات (بى تا). *تفسير فرات الكوفى*، تهران: چاپ وزارت ارشاد.
- مجلسى، محمدباقر (۱۴۰۳). *بحار الانوار*، بيروت: دار احياء التراث العربى.
- المراغى، احمد مصطفى (۱۳۶۵). *تفسير المراغى*، مصر: مكتبة مصطفى البانى و اولاده.
- المصطفوى، حسن (۱۳۶۰). *التحقيق فى كلمات القرآن*، تهران: بنگاه ترجمه و نشر كتاب.
- نسفى، عبدالعزیز بن محمد (بى تا). *تفسير نسفى*، عربستان سعودى: مكتبة نزار المصطفى الباز.
- نیشابورى، مسلم بن حجاج (۱۴۱۲). *صحیح*، مصر: دار الحديث.
- Irenaeus (1992). *Against Heresies*, Book 1, Chapter 24, section 4, in: Dominic J. Unger, *Ante-Nicene Fathers*, USA: Paulist Press, vol. 1.
- Von Stosch, Klaus (2014). "Jesus in the Qur'an, Approaches and Challenges of a Qur'anic Christology", in: ID. (Hg.), *Gottes Handeln denken, Untersuchungen zum Gott-Welt-Verhältnis in Islam und Christentum*, Paderbo, u.a., *Beiträge zur Komparativen Theologie*, 10: 109-133.